



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملى دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿حَم (۱) تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابُ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴) وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا غَامِلُونَ (۵) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷)﴾

مکى بودن سوره «فصلت» و مبدأ تنزیل آن

سوره مبارکه «فصلت» یکی از «حوامیم سبعة» است که درباره قرآن کریم و رهاورد آن نازل شده است و به قرینه محتوای آن در مکه هم نازل شد، چون عناصر محوری آن اصول دین است. این کتاب از طرف ذات اقدس الهی نازل شده است و مبدأ تنزیل این کتاب، رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیه الهی است؛ یعنی هم برای عموم مردم است در یک سطحی و هم برای خواص است در یک سطح عمیق تر و بالاتر، زیرا معلّم این کتاب، رحمان است که رحمت او ﴿وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۱ و رحیم است که فرمود: ﴿فَسَاكُنْ بِهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾. اینکه فرمود: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْ بِهَا لِلَّذِينَ﴾، این شبیه همان مسائل استخدام است که این رحمت خاصه را برای افراد مخصوص تنظیم می کنند.

مطلب بعدی آن است که - تنزیل را همان‌طور که قبلاً ملاحظه فرمودید - تنزیل وحی و تنزیل قرآن؛ نظیر تنزیل و انزال باران و تگرگ و برف نیست، نازل کردن باران به صورت انداختن روی زمین و «القاء فی الارض» است؛ اما نازل کردن قرآن به منزله آویختن طناب است که هردو نازل شده‌اند، هر دو تنزیل هستند و هر دو انزال شده‌اند؛ اما یکی به صورت انداختن و یکی به صورت آویختن است. قطرات باران را خدا نازل کرده است؛ اما این‌طور نیست که کسی بتواند از این قطرات باران بالا برود؛ قرآن را هم نازل کرده است؛ یعنی به زمین آویخت؛ لذا از قرآن به عنوان «حبل متین» یاد کرده و فرمود: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾^۱. این «حبل متین» اگر مثل باران به زمین انداخته شده باشد، حبل انداخته شده که مشکل خودش را حل نمی‌کند، چه رسد به اینکه مشکل «معتصمان» را حل کند! آن حبل آویخته از جای بلند که محکم و ناگسستنی است، اعتصام به آن سودآور است و می‌شود این حبل را گرفت و بالا رفت. اگر در حدیث معروف «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۲ آمده است که «كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي» و بعد فرمود «كِتَابُ اللَّهِ أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ الطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»^۳، همین است؛ یعنی قرآن را خدا آویخت، نه انداخت. یک طرف این حبل به دست خدای سبحان است که «علیّ حکیم»^۴ است و طرف دیگر آن به دست بشر است که «عربیّ مبین»^۵ است؛ لذا اگر کسی با این کتاب مأنوس باشد، به او می‌گویند: «إِقْرَأْ وَ ارْقُ»^۶ بخوان و بالا برو؛ منتها این «عربیّ مبین» و این الفاظ و ظواهر، پایه و پله‌های اول است، اگر کسی بر روی این پایه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۲۵۵.

۳. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۶۸. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي طَرَفُهُ بِيَدِي وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ».

۴. رک: سوره شوری، آیه ۵۱.

۵. رک: سوره شعراء، آیه ۱۹۵.

۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۴، ص ۲۳۱.

و پله‌های اول ایستاد و ظواهر را حفظ کرد، می‌تواند بالا برود و اگر این ظواهر را رها کرد، همان‌جا سقوط می‌کند، زیرا این ظواهر پله و پایه است برای مراحل میانی و بالاتر. پس تنزیل بودن قرآن از سنخ آویختن است نه انداختن. پرسش: ...

پاسخ: نه، تنزیل آن را فرمود: «بجبل الله» است، «احد طرفه بید الله سبحانه و تعالی». آویختن را می‌گویند: «نازل کرده است». اگر کسی بالا باشد و طنابی را به پایین بیندازد تا دیگری بگیرد و بالا برود، می‌گوید طناب را فرستادم یا نازل کردم و پایین فرستادم، این همان تعبیر است.

نزول قرآن بهترین تجلی خدای سبحان

درباره تنزیل «رحمان» و «رحیم» دو بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که یکی برای اصل خلقت و دیگری برای نازل کردن قرآن کریم است؛ درباره اصل خلقت، آن خطبه معروف حضرت است که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»؛^۱ کل آفرینشِ صحنه هستی، تجلی پروردگار است؛ لذا هر موجودی به منزله آینه است، چه اینکه از آن به آیت یاد می‌شود و در این آینه می‌شود اوصاف الهی را مشاهده کرد. این تعبیر عام حضرت در آن خطبه است که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ».

بیان نورانی دیگر آن حضرت در خصوص نزول قرآن کریم است که فرمود: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ»^۲ با اینکه سراسر جهان خلقت تجلی الهی است، درباره خصوص قرآن کریم فرمود: ذات اقدس الهی در این کتاب تجلی کرده است، ولی مردم او را نمی‌بینند. این تعبیر درباره کل عالم نیست، بلکه درباره خصوص قرآن است، برای این‌که قرآن یک آینه شفاف‌تری است؛ قرآن شفاف‌تر از آسمان و زمین است و آیت بودن قرآن

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

بالا تر از آیت بودن آسمان و زمین و مانند آن است، این علم الهی است که ظهور کرده است؛ لذا فرمود: توقع آن است که مردم آثارِ متکلم را در کلام ببینند، آثار کاتب را در کتاب ببینند، آثار قائل را در قول ببینند و این قرآن چون قول، کلام و کتاب خداست، خدای سبحان در مقام فعل، تجلّی ویژه‌ای در این کتاب کرده است، ولی متأسفانه اهل قرآن این را نمی‌بینند. پس تنزیلی که ذات اقدس الهی درباره قرآن کریم دارد، یک تنزیل ویژه‌ای است، گرچه برابر آیه سوره «حجر»: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۱ هر چه که در جهان خلقت است ریشه اصلی آن در مخزن الهی است و خدای سبحان از آنجا نازل می‌کند و نازل کردن او هم به معنای تجلّی است. اگر در سوره «حدید» دارد: ﴿وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾^۲ این ﴿أَنْزَلْنَا﴾ به معنای «خلقنا» نیست، بلکه ﴿أَنْزَلْنَا﴾ یعنی همان ﴿أَنْزَلْنَا﴾. همچنین اگر در سوره «زمر» و مانند آن دارد که ﴿وَ أَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ﴾^۳ هشت جفت از دام‌ها را برای شما نازل کرده است، این انزال همان تجلّی است؛ گاهی به صورت حیوان، گاهی به صورت انسان، گاهی به صورت نبات و گاهی به صورت جماد، اینها تجلّی الهی است؛ منتها بهترین و برترین تجلّی، وحی الهی است که از ناحیه «رحمان» و «رحیم» آمده است.

تبیین ویژگی‌های قرآن و عربی مبین بودن آن

بنابراین این تنزیلی که مبدأ فاعلی آن رحمانیت الهی است از یک سو و رحیمیت الهی است از سوی دیگر و قرآن، منزل است نه تنزیل؛ منتها اطلاق مصدر بر آن برای شدت مبالغه است، فرمود: این تنزیل، به صورت کتاب در آمده است که من گفتم و رسول من نوشت و همه آیات و احکام او در این کتاب به صورت شفاف و روشن باز است و ابهامی و اجمالی در آن نیست و اگر برخی آیات متشابه هستند، فوراً در کنار آن محکماتی است که سرپرستی

۱. سوره حجر، آیه ۲۱.

۲. سوره حدید، آیه ۲۵.

۳. سوره زمر، آیه ۶.

توجیه متشابهات را به عهده دارند که ﴿هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾.^۱ پس صدر و ساقه این کتاب، شفاف و روشن است، مبهم نیست، مفصل است، تفصیل دارد، تمام فصول، احکام و قوانین آن جدای از هم است: ﴿فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ و به صورت قرآن درآمده است. «قَرَأَ» یعنی «جَمَعَ»؛ این مجموعه درست است که جمع است، ولی همه احکام آن مبین و مفصل و جداست و به صورت عربی است.

عَلَّتْ «مُبِين» و «سَيِّد» لغات بودن عربی

فخر رازی یک بحث مبسوطی درباره اینکه عربی یک لغت «مبین» است و به تعبیر برخی از اهل تفسیر «سید» لغات است، بررسی کرده که لغت‌های دیگر مانند آن نیست؛ مثلاً فارسی با اینکه دارای فرهنگی غنی و قوی است؛ اما وقتی انسان بررسی می‌کند، خیلی از جاها کمبودهایی احساس می‌شود. ما در فارسی به یک نفر می‌گوییم «تو»، به دو نفر به بعد می‌گوییم «شما»؛ ولی برای تشبیه حرفی نداریم. به مرد می‌گوییم «تو»، به زن هم می‌گوییم «تو»، این‌طور نیست که بین زن و مرد فرق باشد، چه حاضر باشد چه غایب؛ اما می‌بینید که در عربی برای مفرد حرف دارند، برای تشبیه کلمه دارند، برای جمع هم کلمه دارند؛ برای زن می‌گویند: «أَنْتِ»، برای مرد می‌گویند: «أَنْتَ»، برای زن می‌گویند «هِيَ»، برای مرد می‌گویند «هُوَ»؛ اگر غایب باشد مشخص است، اگر حاضر باشد مشخص است، دو نفر باشد مشخص است، بیش از دو نفر باشد مشخص است. ما در زمان و زمین و دیر و دور هم این مشکل را داریم؛ آنجا که دیر است به نام زمان، دست ما کوتاه است، آنجا که دور است به نام مکان، دست ما کوتاه است؛ ما غیر از «اینجا» و «آنجا» و «الآن» و «آن وقت»، کلمه دیگری نداریم؛ یعنی یا زمان نزدیک است که می‌گوییم: «اینجا، الآن» یا دور است که می‌گوییم: «آن»؛ ولی برای زمان میانی یا مکان میانی حرفی برای گفتن نداریم؛ اما در عربی یکی «هذا» است و دیگری «ذاك» و «ذلک» است؛ برای میانه حرف و کلمه دارند، چه در

۱. سوره آل عمران، آیه ۷.

زمان، چه در زمین، چه در افراد، چه در زن، چه در مرد، از این تفاوت‌های فراوان در عربی هست که دست ما در فارسی کوتاه است. اینکه ترجمه قرآن بسیار کار دشواری است، برای همین است که اگر بخواهیم به فارسی که جزء غنی‌ترین لغات است ترجمه کنیم، لفظی نداریم که آن خصوصیت را بفهماند و آنجا که «لام» می‌آید یا آنجا که حرف «فی» می‌آید یا آنجا که «مِن» می‌آید را مشخص کند، مگر اینکه ما با چند کلمه از مجموعه آنها استفاده کنیم و به زحمت یک آیه را ترجمه کنیم. برخی‌ها گفتند که ترجمه قرآن متعذر است و برخی‌ها گفتند که متأثر است.

به هر تقدیر زبان ما با همه غنایی که دارد، نسبت به عربی خیلی کمبود دارد؛ تازه این مثال‌های عادی آن است و مراحل عقلی که خیلی قوی‌تر است، ابهام آن روشن است.

توجیه فخر رازی بر «مُبین» بودن لغت عربی

اینها حرف‌های فخر رازی نیست، حرفی که فخر رازی دارد این است که حروف بعضی‌ها خشن و بعضی‌ها نرم هستند؛ در عربی دوتا حرف خشن کنار هم جمع نمی‌شود؛ لذا «سهل المقال» است. کلمات یا دو حرفی‌اند یا سه حرفی‌اند یا چهار حرفی؛ دو حرفی ناقص است، چهار حرفی زائد است و میانی سه حرفی است و غالب کلمات عرب سه حرفی است. اینها توجیهاتی است که ایشان به عنوان «عربی مُبین» و «لغت فصیح» و «سید» لغات ذکر می‌کند.

علّت اتصاف قرآن به «عربی مُبین» از دیدگاه امام باقر (علیه السلام)

یک بیان نورانی از امام باقر (سلام الله علیه) است که چرا عربی را «مُبین» گفتند؟ فرمود: «لَأَنَّهُ يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ وَ لَا يُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ»^۱ عربی می‌تواند زبان‌های دیگر را ترجمه کند؛ ولی زبان‌های دیگر نمی‌توانند آن را ترجمه کنند. سرّ اتصاف عربی به «مُبین» بودن، برای این است که آن مُبین لغات و فرهنگ‌های دیگر است، اما لغات و فرهنگ‌های

۱. شرح الکافی للمولی صالح المازندرانی، ج ۱۱، ص ۷۴.

دیگر مبین عربی نیستند؛ مخصوصاً درباره قرآن کریم، چون آن معارفی را که قرآن آورده، سابقه ندارد. شما می بینید غربی ها چندین جلد کتاب لغت دارند و درست هم است؛ ولی برای قطعات یدکی کشتی و هواپیما و تلویزیون و رادیو و یخچال و اینهاست؛ اما عرش یعنی چه؟ وحی یعنی چه؟ روح یعنی چه؟ نفس لواحه یعنی چه؟ نفس مطمئنه یعنی چه؟ نفس اماره یعنی چه؟ اینها دستشان خالی است. برای موجودات زمینی کلمات فراوانی دارند؛ اما معنای عدل وسط، عدل میانی و عدل برتر چیست؟! تقوای ضعیف، تقوای قوی و تقوای اقوا چیست؟ رئیس اخلاق چیست؟ اینها دستشان کوتاه است و قرآن با این معارف کار دارد و امور دیگر را فرمود که از خود شما برمی آید.

عَلَّتْ اختصاصی فهم قرآن به ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

به هر تقدیر این می شود عربی؛ اما کسی می تواند معارف قرآن را بفهمد که اهل علم بودن را کافی نداند، این کار مقدور علما نیست و نمی توانند عربی و قرآن را بفهمند، زیرا فرمود: «للعلماء»، بلکه فرمود: ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾. این است که این کتاب بوسیدنی است. ما قوم عرب داریم، قوم عجم داریم، قوم فلان داریم؛ اما قوم «یعلمون» یعنی چه؟ به چه کسی می گویند قوم «یعلمون»؟ به علما که قوم «یعلمون» نمی گویند! به دانشمندان که قوم «یعلمون» نمی گویند! آنکه قائم بالعلم است به او می گویند: ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾، چون هر کسی که نمی تواند قائم به علم باشد. ما بین عادل با قائم به قسط خیلی فرق می گذاریم، قائم به قسط اگر ظلمی ببیند اصلاً خوابش نمی برد، می گوید: «بَلَّغَ مَا بَلَّغَ» من باید قیام کنم، ولی عادل سر جایش خوابیده است.

اگر ما قومی داشتیم به نام «فلان قوم» که قوم «یعلمون» بودند، بله می گفتیم که اینها مراد است؛ اما قوم «یعلمون»، مثل عرب و عجم که نیست. عقلاً را که ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ نمی گویند، بلکه آن کسی است که قائم به عقل است. اینکه یکی از اوصاف وجود مبارک حضرت «قیام» است، برای این است که او تنها عادل نیست، بلکه او

قائم به عدل است، او قائم به صلح است، او قائم به امنیت و امانت است، او می تواند جهان را اداره کند. بنابراین ﴿لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱ با عادل بودن خیلی فرق دارد و ﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^۲ غیر از ﴿لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ است. فرمود: عالمان عادی دستشان کوتاه است که بتوانند قرآن را ارزیابی کنند، آنکه «قائم بالعلم» است؛ یعنی قوامش علم و دانش است، فرهیخته فهم است، چنین کسی می تواند در خدمت قرآن باشد. اینها را می گویند: ﴿لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾، اینها را می گویند: ﴿لَقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ اما خشیت و ترس و مسائل اخلاقی را فرمود: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۳، خوف، ترس، زهد و امثال آن، اینها برای علما هست؛ اما بتواند قرآن را آن طوری که هست، این طناب را بگیرد و بالا برود و از بالا خبر بدهد، این برای ﴿لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ است. فرمود: ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ برای کسی که قائم به علم است: ﴿لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

اعراض اکثر مردم از فهم قرآن و تبشیر و انذار آن

این برای رحمت رحیمیه است؛ اما به رحمت رحمانیه که می رسد، فرمود: ﴿بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾؛ ما به اینها بشارت دادیم که اگر اهل فضیلت بودید، بهشت و سعادت دنیا برای شما هست و اگر - خدای ناکرده - اهل رذیلت بودید، دوزخ و رنج های دنیا هست. اکثر این مردم اعراض کردند؛ نه از معارف طرفی بستند و نه از تبشیر و انذار بهره ای بردند؛ اکثر اینها اعراض کردند، اینها گوش شنوا ندارند. قبلاً هم ﴿يَسْمَعُونَ﴾ در بحث اینکه خدا ﴿سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ است آنجا معنا شد؛ در بعضی از آیات دارد که ﴿إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾؛^۴ خدا ﴿سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ است، این ﴿سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ معنا شد که به معنی شنوا نیست، چون خدا غیبت را هم می شنود، دروغ را هم می شنود، دعا را هم

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

۲. سوره مائده، آیه ۸.

۳. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۳۸.

می‌شنود، چرا که او «بِکُلِّ شَيْءٍ سَمِيعٌ» است، همان‌طور که «بِکُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ»^۱ است. در تعبیرات فارسی هم دو قسم «سمع» داریم: یکی کسی که با گوش می‌شنود و شنیدن فیزیکی است، آهنگ‌ها و صداها و حرفی را که می‌زنند را می‌شنود و دیگر اینکه می‌گوییم او حرف ما را نمی‌شنود؛ یعنی به حرف ما گوش نمی‌دهد و ترتیب اثر نمی‌دهد. فلان شخص حرف ما را می‌شنود؛ یعنی ما اگر چیزی بگوییم، قبول می‌کند. خدا «سَمِيعُ الدُّعَاءِ» است؛ یعنی دعا را می‌شنود و ترتیب اثر می‌دهد، وگرنه آن «سمع» به معنای شنیدن که غیبت را هم می‌شنود، کلام قبیح را هم می‌شنود، «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، همین‌ها ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن است.

پرسش: اینها که ایمان آوردند اصلاً اهل علم نبودند.

پاسخ: چرا! اهل علم بودند، قائم به علم نبودند؛ قائم به علم کسی است که مشکل جهان را بتواند حل کند. خیلی از افراد تحصیل‌کرده و عالم هستند، ثواب و برکات علما را هم دارند، ولی جزء افراد میانی جامعه هستند؛ اما کسی که قائم به علم باشد، کسی دیگر است.

پرسش: ...

پاسخ: تا آنجا که بود مجموع بود، بعد از آن هر چه آمد، بر جمعش افزوده شد.

پرسش: از این می‌رساند که قرآن در زمان پیامبر جمع آوری شده؟

پاسخ: بله، چون این «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ»؛ من این مجموعه را که کتاب خداست، نزد شما گذاشتم.

جمع‌آوری قرآن توسط علی (علیه السلام) و چگونگی آن

پرسش: آن بحث‌هایی که عامّه دارند که قرآن را چه کسی جمع‌آوری کرد...

پاسخ: جمع‌آوری آن درست است؛ یک وقت است که کلّ جمع‌آوری آن توسط اهل بیت و وجود مبارک حضرت امیر بود؛ ده صفحه آنجا بود، بیست صفحه روی کاغذ بود، بیست صفحه روی پوست آهو بود، بیست صفحه روی چوب بود، بعد اینها را ورقّی و صحافی کردند و جمع شد، این طور نبود که جمع نشده باشد. اگر کسی همه کتاب‌ها را بنویسد، منتها یکجا جمع نشده باشد، بالأخره کتاب است. فرمود: من کتاب خدا را بین شما گذاشتم. آن روزی که حضرت رحلت می‌کرد، نوشتن تقریباً در مدینه رواج پیدا کرده بود؛ این بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» که تقریباً طولانی‌ترین آیه قرآن کریم است، درباره نوشتن است، حضرت آن قدر وضع نوشتن را واجب کرده بود، تعلیم و تعلّم و دستور نوشتن داده بود که فرمود: سندها، خرید و فروش زمین، خرید و فروش خانه، کارهای مهم و ارزش‌دار و ارزش‌مدار را حتماً بنویسید: ﴿وَلْيُكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ ... إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ﴾^۱ فرمود: این مقدار نانی که تهیه می‌کنید یا قدری سیب‌زمینی تهیه می‌کنید، اینها دیگر قباله نمی‌خواهد؛ اما کارهای اساسی خود را بنویسید. این مکتب به‌گونه‌ای عمل کرده که بر مردم لازم کرده، ترغیب کرده و مستحب کرده که همه کارهای خود را با سند تنظیم کنند. الآن بخش وسیعی از مشکلات دستگاه قضایی این است که دو نفر شریک می‌شوند به خیال اینکه به یکدیگر اطمینان دارند، در حافظه خود و براساس برداشت خودشان، مالی می‌گذارند و بعد از مدتی اختلاف پیدا می‌شود، در حالی که وظیفه اصلی این است که انسان سندی را تنظیم کند. آن روز به جایی رسید که فرمود: تمام کارهای شما سند و قباله داشته باشد، آن عربِ نانویس را آن‌چنان نویسا کرد که برای همه کارهایشان باید سند تنظیم می‌کردند. در چنین عصری و مصری و در چنین جمعیتی، کُتاب در بین آنها زیاد بود؛

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

مخصوصاً حضرت اصرار داشت که کاتبان وحی مشخص باشند. فرمود: من کتاب خدا را بین شما گذاشتم که حالا شاید چندین مجموعه بود.

حجاب دوطرفه بین مشرکان و پیامبر و نقش آن در نفهمیدن قرآن

فرمود: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكْثَةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ﴾.

چون این سوره در مکه نازل شده و آنها هم خشن، مشرک، بُت پرست و «غلیظ القلب» بودند، آمدند به وجود مبارک حضرت گفتند که حرف‌های تو را که ما نمی‌فهمیم، سخنرانی‌های تو هم که در گوش ما فرو نمی‌رود، از نظر روش فکری و منش عملی هم بین ما و بین شما دو طرفه حجاب است! این تعبیر لطیف است؛ یک وقت است که کسی می‌گوید: «بینی و بینک إنيُّ يُنَازِعُنِي»؛^۱ به خدا عرض می‌کند که بین من و تو حجاب است؛ اما دیگر «من» را ذکر نمی‌کند، نمی‌گوید: «من بینی و بینک»، بلکه می‌گوید: «بینی و بینک إنيُّ يُنَازِعُنِي»؛ بین من و تو ایستایی است که نمی‌گذارد من به تو برسم؛ یعنی حجاب از طرف من است؛ اما وقتی بگوید: «من بیننا و بینک»، این «من» روی «بین» دوم هم درمی‌آید: «من بیننا و بینک حِجَابٌ»؛ یعنی دو طرف؛ تو از ما جدایی، ما هم از تو جدا هستیم؛ نه تو حاضری طرف ما را پذیری و نه ما حاضریم حرف تو را بپذیریم؛ این یک حجاب دوجانبه و دو تا دیوار و دو تا پرده است؛ یکی بین تو و ما و دیگری بین ما و تو؛ ما این دو پرده ضخیم را چه کار کنیم؟ یک چنین گروهی می‌گوید که قلب ما در کِنان و مسطور بودن است و حرف‌های تو را نمی‌فهمیم، حرف‌های تو هم به گوش ما نمی‌آید که این «به گوش ما نمی‌آید»، همان ﴿لَا يَسْمَعُونَ﴾ است؛ یعنی ما شنوای حرف تو نیستیم و ترتیب اثر نمی‌دهیم، نه اینکه از نظر فیزیکی نمی‌شنویم. این همان ﴿لَا يَسْمَعُونَ﴾ ای است که در آیه چهارم آمد که گفت: ﴿فِي آذَانِنَا وَقْرٌ﴾، مثل اینکه ما می‌گوییم: فلان کس حرف ما را نمی‌شنود که این «حرف ما را نمی‌شنود»؛ یعنی ترتیب اثر نمی‌دهد. از

۱. شرح اصول کافی (صدرا)؛ ج ۱، ص ۳۸۹.

آن طرف ذات اقدس الهی فرمود: اکثری اینها نمی شنوند و از این طرف هم اینها می گویند: گوش ما کر است، این «گوش ما کر است»؛ یعنی حرف شنوا یا مطلب شنوایی از ما تحویل نخواهی گرفت

بنابراین قلب ما این حرفها را نمی فهمد، گوش ما هم کر است و بین ما و بین شما از نظر مکتب و روش و منش و گفتار و عقیده و مبنا و دیدگاه، حجابِ دو جانبه است؛ هر کاری می خواهی بکن!

تایید قرآن به کوری و کری و قرار گرفتن در ظلمت مشرکان

قرآن کریم هم این را امضا کرده است و فرمود: ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ﴾ این یک، ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۱ ﴿فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲ دو، که فرمود: اینها کر و کور و ناشنوا هستند. در سوره «حج» فرمود: ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۳ مثالی هم برای اینها در سوره مبارکه «نور» ذکر کرده است، در آیه چهل سوره مبارکه «نور» فرمود: ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَعْشَاهُ موجٌ مِنْ فَوْقِهِ موجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾^۴ وقتی دل نفهمد، گوش نشنود و فاصله بین آنها و مرکز وحی هم زیاد باشد، می شود: ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ چنین گروهی ﴿إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا﴾؛ اگر کسی در شب تار با ابر و هوای مه آلود و موجهای سنگین در دریا غرق شود، این ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ است؛ چنین آدمی در آن مهل تاریکی و تاریکی محض اگر دستش را در بیاورد نمی بیند: ﴿إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ﴾ نه تنها «لایراها»، بلکه ﴿لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا﴾. «کاد» یعنی «قرب»؛ نزدیک دیدن هم نیست، دست خودش را نمی بیند، برای اینکه راهی برای دیدن نیست. این کسی که در ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ است، اگر در آن تاریکیها دست خودش را در بیاورد، دست خودش را نمی بیند: ﴿إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا﴾، نه «لم يراها».

۱. سوره بقره، آیه ۱۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

۳. سوره حج، آیه ۴۶.

۴. سوره نور، آیه ۴۰.

ظلمت زدایی و اصلاح جهان بینی دو راهکار نجات مشرکان

چنین آدمی وقتی خودش بگوید: ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ﴾، خدای سبحان هم درباره اینها می فرماید: ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾، آنگاه با آیه چهل سوره «نور» هم مثل ذکر می کند که اینها ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ که ناچار هستند ظلمت زدایی کنند؛ به این صورت که اول آن ستر و حجاب قلب را بردارند و یک جهان بینی خوبی داشته باشند، آنگاه بدانند که انسان با مُردن از بین نمی رود و مرگ چاله و گودال نیست، بلکه مرگ مَعبر است و تمام برکات و خبرها برای بعد از مرگ است. کسانی که حرف انبیا را گوش نمی دهند، مشکل اساسی اینها نشناختن خود و نشناختن جهان است، آنها خیال می کنند که انسان با مرگ تمام می شود و مرگ آخر خط و پوسیدن است؛ اما خدای سبحان که خالق موت و حیات است، فرمود: مرگ پوسیدن نیست، چاله نیست، چاه و گودال نیست، بلکه مَعبر است و شما با مرگ از اینجا عبور می کنید و به حیات ابدی می رسید.

بنابراین اگر انسان موجود ابدی شد، باید فکر ابدی داشته باشد و فکر ابدی این است که مبدأ خود را بشناسد، معاد خود را بشناسد و حرف خدا را اطاعت کند، خویشتن خود و کمالات خویش را بشناسد. اساس مشکلات جهان هم روی همین است که انسان را تا گور خلاصه می کنند و چون تا گور خلاصه می کنند، آن وقت این زندگی، زندگی حیوانی است، این ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾ تحقیر نیست، تحقیق است؛ یعنی زندگی، زندگی وحوش است؛ یعنی حمله کردن و داشتن و مانند آن است. یک گرگ که نمی گوید من بعد از مرگ حساب و کتابی دارم! بر اساس ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ﴾^۱ دارد زندگی می کند، آنها هم حرفشان این است: ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ﴾؛ یک، ﴿وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ﴾ ما گوش شنوایی نسبت به شما نداریم. نگفتند: «بینا و بینک حجاب» گفتند: ﴿وَمِنْ بَيْنِنَا﴾، از

طرف خود ما بخواهیم شروع کنیم بیاایم جلو، راه بسته است؛ فیض شما بخواهد به ما برسد راه بسته است، دو تا پرده در وسط است، دو تا دیوار است دو جداره است، یک جداره نیست. بین ما و بین خدای سبحان یک جدار است: «بینی و بینک اِنِّیْ یَنَازِعَنِی»، از طرف ذات اقدس الهی که حجابی نیست؛ امّا ذات اقدس الهی به رسول خود فرمود: ﴿فَاَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى﴾^۱ از اینها اعراض کن! حالا ذات اقدس الهی که تا آخرین لحظه احاطه به اینها دارد: ﴿بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ﴾^۲ است، ﴿اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ﴾^۳ است و مانند آن. ﴿وَمِنْ بَیْنِنَا وَبَیْنِكَ حِجَابٌ﴾^۴ البته این بیان نورانی امام کاظم (سلام الله علیه) که مرحوم صدوق نقل کرده است،^۴ آن خیلی بیان لطیفی است، آن حضرت دارد که «لَیْسَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَیْرُ خَلْقِهِ اِحْتِجَابٌ بَغَیْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَاسْتَتَرَ بَغَیْرِ سِتْرِ مَسْتُورٍ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْكَبِیْرُ الْمُتَعَالِ» فرمود: بین خدا و بین خلق خدا یک دیوار، یک حجاب؛ نه دو جداره و نه یک جداره نیست، تنها فاصله بین زید و خدا، خود زید است: «لَیْسَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَیْرُ خَلْقِهِ» تا انسان خود را می بیند محجوب است؛ وگرنه او ﴿اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ﴾ است. اگر دیگران گفتند، «تو خود حجاب خودی»^۵ از این جاها گرفتند؛ وگرنه این حرف ها، این معارف که قبل از اسلام در ایران نبود! آن شعرا، آن ادبا، آن گویندگان، درست است قبل از اسلام باسواد بودند؛ امّا این هنر را نداشتند که این طور سخن بگویند. پس بین خلق و خالق، دیدن خودِ خلق، خودبینی حجاب است، «خود را مبین که رستی»^۶. این جا آن معارف از بعضی آیات دیگر استفاده می شود، فرمود: ﴿حِجَابٌ فَاَعْمَلْ اِنَّا عَامِلُونَ﴾ این حرف آنها بود.

۱. سوره نجم، آیه ۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۹.

۳. سوره ق، آیه ۱۶.

۴. توحید (للصدوق)، ص ۱۷۹.

۵. دیوان حافظ، غزل ۲۶۶؛ «میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست *** تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز».

۶. دیوان حافظ، غزل ۴۳۴؛ «تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی *** یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی».

اصلاح تفکر مشرکان درباره درخواست معجزه

ذات اقدس الهی به رسولش فرمود: بگو «اِنَّا»؛ از من چه می‌خواهید؟ می‌خواهید، هر روز برای شما معجزه بیاورم که در بخش پایانی سوره مبارکه «غافر» گذشت، همین‌طور اسلامی بخواهید حرف بزنید و مشرکانه فکر کنید این‌طور که نمی‌شود! شما اگر از من آیه می‌خواهید، باید بدانید آیه آوردن، هم باید «بِإِذْنِ اللَّهِ» باشد، من که نمی‌توانم هر روز به درخواست شما یک معجزه بیاورم. اگر واقعاً اسلامی حرف می‌زنید، باید اسلامی فکر کنید، دیگر نمی‌توانید اسلامی حرف بزنید و مشرکانه فکر کنید، همان‌طور که درباره «صنم» و «وثن» می‌گویید: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾؛^۱ یعنی «بالاستقلال»؛ ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛^۲ یعنی «بالاستقلال»، درباره انبیا هم می‌گفتند آیه بیاور! معجزه بیاور! یعنی «بالاستقلال». ذات اقدس الهی به رسول مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود به آنها بگو: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾؛ منتها تمام فرق این است که ﴿يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾؛ آن کسی که معبود شماست، خالق شماست، تمام کارها به دست اوست، همان اله واحدی است که کل جهان را آفرید، شما را آفرید و اداره می‌کند: ﴿فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ﴾، استقامت داشته باشید به سوی او، حرف او را درک کنید، یک؛ نگویید ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ﴾؛ حرف او را بشنوید، نگویید: ﴿وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ﴾؛ پرده ضخیم را از خودتان پاره کنید، از طرف او حجابی نیست، پرده‌ای نیست؛ هیچ حجابی از آن طرف نیست، این حجاب یک‌طرفه است، این حجاب را پاره کنید، دو؛ ﴿وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ﴾.^۳

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

۳. سوره فصلت، آیه ۶.

دستور به مشرکان مکه بر رسیدگی به امور مستمندان

در مکه سخن از زکات نبود، زکات و روزه و حج و عمره و مانند آن، اینها احکام فقهی بودند که در مدینه نازل شدند؛ خطوط کلی اخلاق و فقه هم در مکه بود. در مکه فرمود: درست است مشرک هستید، هنوز مسئله زکات که ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾^۱، سوره «توبه» ناظر به آن است نازل نشده؛ ولی رسیدگی به امور فقرا بر شما لازم است، ولو بت پرست هم هستید، باید به فقرا کمک کنید. اینکه اسلام را می گویند جهانی است، ﴿ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾^۲ است، یک؛ ﴿لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۳ است، دو؛ ﴿كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾^۴ است، سه؛ اگر برای همه مردم است، همه مردم که مسلمان نیستند؛ رحمت رحمانیه الهی می گوید ولو کافر هم باشی به فقرای خود باید برسی؛ منتها اگر مسلمان بودید باید یک فکر برتر داشته باشید، اگر کافر هستید لااقل حکم میانی را داشته باشید. اگر کافر هستی به فقرا رسیدگی کن، اگر مسلمان هستی برابر رحمت رحیمیه زندگی کن، نه رحمت رحمانیه.

تفاوت رسیدگی به فقرا در اسلام و غیر آن

به گدا رسیدن، به فقیر رسیدن و به نادر رسیدن، یک امر عاطفی است، عقلانی نیست. شما از واشنگتن تا تاشکند، از تاشکند تا واشنگتن، بخشی از مردم کافرند، بخشی یهودی اند، بخشی مسیحی اند، بخشی مُلحدند، بخشی بت پرستند، اینها را شما ببینید، تمام کشورها حمایت از فقرا را دارند، هیچ کشوری شما روی زمین پیدا نمی کنید که کمیته امداد نداشته باشد؛ اما اساس کار ما این است که فقر را برطرف کنیم، نه به فقیر کمک کنیم، اگر اسلامی حرف می زنیم، باید اسلامی فکر کنیم؛ کمک کردن به فقیر و جشن عاطفه گرفتن در تمام مردم روی زمین هست، شما هستید و اطلاعات جهانی! روی کره زمین بت پرست هست، مُلحد هست، مشرک هست، یهودی هست، بهایی

۱. سوره توبه، آیه ۶۰.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۳. سوره فرقان، آیه ۱.

۴. سوره سبأ، آیه ۲۸.

هست؛ آیا کسی روی کره زمین پیدا می‌شود که حمایت از فقرا نداشته باشد؟! هر کشوری برای خودش یک کمیته امداد دارد؛ اما اساس کار ما این نیست که گداها و فقرا را کمک کنیم، اساس کار ما تولید شغل است و برطرف کردن فقر. این سخن نورانی حضرت امیر را می‌بینید که حضرت فرمود: «لَوْ مَثَّلَ لِي الْفَقْرُ رَجُلًا لَقَتَلْتُهُ»^۱ او که فقرا را کمک می‌کرد، فرمود: من اگر ببینم که فقر کجاست، گردنش را می‌زنم! این فکر علوی است، این همان تولید است، این همان اشتغال است. شما اگر به یک جوان کار بدهی، این خیلی بهتر از کمک مالی است، چرا قرض الحسنه بهتر از صدقه است؟ اگر کسی کنار سفره خودش دستش دراز شود خیلی بهتر از این است که یارانه بگیرد. فرمود: کار ایجاد کنید، من اگر ببینم فقر کجاست گردنش را می‌زنم. این افتخار علی (علیه السلام) است، این کمیته امداد نیست، فرمود: «لَوْ مَثَّلَ لِي الْفَقْرُ رَجُلًا لَقَتَلْتُهُ».

بنابراین ما اگر اسلامی حرف می‌زنیم، باید اسلامی هم فکر کنیم. اینجا حضرت فرمود بسیار خب، مشرک هستید باید کاری کنید که فقر برطرف شود! این را در مکه و به بت پرست‌ها گفته بود، این زکات که زکات مصطلح فقهی ما نیست، چون این آیه در مکه نازل شد، فرمود: شما کار ایجاد کنید، تولید ایجاد کنید، تا هر کسی در کنار سفره خودش باشد و گرنه ملت فقیر، ملتی است که دست بگیر دارد.

تعبیر لطیف قرآن از مستمندان به فقیر و علّت آن

این کتاب چقدر شیرین است، هرگز نگفت گدا، هرگز نگفت کسی که مال ندارد، یا تعبیر به فقیر کرده یا تعبیر به فقر کرده یا تعبیر به املاق؛ فقیر که به معنی گدا نیست، فقیر کسی است که چون جیبش خالی است، دستش خالی است، ستون فقراتش شکسته است، او ویلچری است، او دیگر نمی‌تواند مقاومت کند شما آدم ویلچری را چه کار می‌خواهی بکنی؟ می‌گویی مقاوم باش! یک ملت ویلچری، ستون فقراتش شکسته است، کسی که جیبش خالی

۱. رک: مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ج ۲، ص ۲۱۹.

است، خزینہ‌اش خالی است، دستش خالی است، او قدرت مقاومت ندارد، او همیشه در هنگام مبارزه دستش بالاست.

دو آیه است که تعبیر به املاق دارد، فرمود: ﴿لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ اِمْلَاقٍ﴾^۱، مگر املاق به معنی فقر است؟ تعبیر به املاق برای آن است که ملتی که جیب و کیفش خالی است، اهل تَمَلَّق است، ملت اهل تَمَلَّق همیشه بله قربان‌گو است، دیگر آزاد نیست و امنیت و استقلال ندارد، فکر علوی این است. حضرت در خود مکه فرمود بسیار خب، اگر بُت‌پرست هستید باشید، ولی برای مردم و فقرا کاری تولید کنید و از آن به عنوان «زکات» یاد کرده است که جامعه را تزکیه و تطهیر می‌کند، جامعه را از کمرشکستگی تطهیر می‌کند، جامعه را از املاق تطهیر می‌کند، از تَمَلَّق و چاپلوسی و بله قربان‌گفتن تطهیر می‌کند، اگر فقیر هست به این معناست. این مجمع البحرین را ملاحظه کنید، ببینید «فقر» را چگونه معنا کرده است؛ لغات قرآنی و حدیث را باید به کتاب‌های ویژه‌ای که برای آن نوشته شده مراجعه کرد، وگرنه هیچ محققى به المنجد مراجعه نمی‌کند، زیرا المنجد مشکل علمی را حل نمی‌کند، اگر لغت قرآنی هست باید یا به نه‌ایه «ابن اثیر» مراجعه کرد یا به مجمع البحرین «طریحی» و مانند آن. فقر را معنا کردند، املاق را معنا کردند، نکات ادبی قرآن را معنا کردند.

فرمود شما در مکه زندگی می‌کنید، مشرک یا بت‌پرست هستید، ولی کار تولید کنید که این زکات است. آن زکات مصطلح که در غَلَّات اربعه و انعام ثلاثه و نقدین است، که در مدینه نازل شد را نفرمود.

دستور رسیدگی به فقرا حتی به کفار دال بر جهانی بودن قرآن

فرمود: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ﴾؛ ﴿وَيْلٌ﴾ برای مشرکینی که برای جوان‌ها کار تولید نکنند! ﴿وَيْلٌ﴾ برای مشرکینی که اشتغال ایجاد نکنند! این حرف قرآن است، آیا این حرف بوسیدنی نیست؟! آیا این کتاب نباید بالای سر باشد؟! این

۱. سوره اسراء، آیه ۳۱.

کتاب که اختصاصی به مسلمانان ندارد، هم رحمت رحیمیه دارد و هم رحمت رحمانیه، فرمود: من برای بشر آمدم:

﴿ذَكْرِي لِلْبَشَرِ﴾، ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾، ﴿لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛ برای عالمین حرف دارم. بسیار خب دین را قبول ندارید،

نداشته باشید؛ ولی برای جوان‌ها کار تولید کنید که راحت زندگی کنند: ﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾؛ نه برای مردم کار تولید می‌کنند و نه به قیامت معتقدند.

قرار گرفتن ایجاد اشتغال در کنار اصول دین دال بر اهمیت آن

می‌بینید که اعتقاد به قیامت جزء اصول است، ایجاد کار و اشتغال را در ردیف آن قرار داد. ایجاد اشتغال درست

است که جزء اصول دین نیست، اما در اثر اهمیت در برابر اصول دین قرار داد. فرمود: اینهایی که کار تولید نمی‌کنند،

اینها که به قیامت معتقد نیستند، ذات اقدس الهی گاهی اصول دین را در کنار فروع دین ذکر می‌کند برای اهمیت آن.

در اوایل سوره مبارکه «نساء» گذشت که فرمود: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾^۱، عقیده به «الله» می‌شود

جزء اصول دین، تقوای او هم حکم فقهی را دارد. فرمود از «الله» حساب ببرید و از ارحام؛ یعنی صله رحم به

منزله «تقوی الله» است، در کنار آن است. این برای اهمیت مسئله است. احترام به والدین را در کنار احترام به

«الله» ذکر کرده: ﴿إِنْ أَشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾^۲ این قرینه قرار دادن برای اهمیت دادن به مسئله است، اینجا هم برای

اهمیت دادن به مسئله تولید شغل و کار، فرمود اینها کار تولید نمی‌کنند، اینها به قیامت معتقد نیستند: ﴿وَوَيْلٌ

لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ که امیدواریم - إن شاء الله - این نظام به برکت قرآن از

همه امور بهره‌مند باشد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره نساء، آیه ۱.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۴.

